

( بقیه از شماره‌های قبل )

## امپراطور فلسطین

### سلیمان (ع)

#### سلیمان رعیت پرور :

سلیمان از خدای خود سلطنتی خواست که قبل از او بکسی داده نشده باشد و پس از وی بدیگری داده نشود . خدای جهان آفرین دعای سلیمان را با جابت رسانید و خواهش او را بر آورد .

آری از پرندگان هوا ؛ تا حیوانات بیابان مسخر او بودند ، باد و شیاطین بفرمان سلیمان بودند ، تخت سلیمان آنقدر عظمت داشت که تا کنون مثل آن ساخته نشده است .

روزی سلیمان با این عظمت ، در مسیر خویش ، گفتگوی دو نفر کشاورز را درباره خود شنید :

کشاورز اول : سرداود ، دارای سلطنت بی سابقه‌ای شده است . راستی عظمت سلیمان قابل تصور نیست . ایکاش ما هم چندی از این سفره سلطنتی سهمی میبردیم و ایکاش ما هم از این عظمت برخوردار میشدیم . ( ۱ )

آری کیست که هوای حکومت و سلطنت و ریاست را در سر نپروراند ؛ کیست که مایل نباشد در ناز و نعمت فرورود ، و خود وزن و فرزندش غرق در عیش و عشرت باشند ؟

کشاورز دوم : این چه خواهشی است شما دارید ، چه کسی میتواند بدستگاه سلیمان راه یابد ، کیست که بتواند ، با او سخن بگوید و درد خود را با او در میان گذارد .

با دین گفتگورا بگوش سلیمان رساند . شما فکر میکنید سلیمان از آرزوی سلطنت و حکومت دیگران برآشفت و آنرا با اتهام نقشه کشی علیه وی اعدام کرد یا بزدان ابد محکوم ساخت و یا آنکه اموال آنرا مصادره کرد ، و از مملکت خود تبعیدشان ساخت !

چنین خیالاتی درباره سلیمان اشتباه است ، زیرا سلیمان يك مرد الهی است او هوا و هوس ریاست ندارد ، او بفکر نابود کردن ملت خود نیست او نمیگوید : کسی آرزوی حکومت و ریاست نکند .

سلیمان که يك زمامدار الهی است ، بجستجوی رعیت خود شتافت ، تا از او دلجوئی کند و او را نوازش دهد . سلیمان کشاورز را احضار نموده ، او را مخاطب خود قرار داده چنین گفت : «من شخصاً آمدم تا با تو تماس بگیرم و با تو بگویم : آنچه را قدرت نداری بدست آوری فکرش را نکن ، و نقشه آنرا در مغز خود پرورش نده ! گرچه آرزوی سلطنت و ریاست کردی ، گرچه آرزوی حکومت و عظمت کردی ، ولی بطور حتم گفتن ذکر خدا در صورتیکه خدا قبول کند ارزشش بیشتر از سلطنت من است زیرا سلطنت نا بود میگردد و چند صباح دیگر بدست دیگران میافتد ، ولی ثواب تسبیح تو باقی خواهد بود .» (۱)

آری سلیمان معتقد بود که ریاست و حکومت باید بدست کسی باشد که برفع ملت قدم بردارد ، باید کسی دارای عظمت و اهمیت گردد که دلسوز اجتماع و مردم باشد و این اخلاق فقط مخصوص او است ، و هر گاه شخص دیگری در این مقام پای گذارد ، نه تنها ملت را فراموش میکند ، بلکه خدا را نیز فراموش میکند ، و با خدا و دستورات او بجنگ برمیخیزد .

راستی ، ریاستی که هر چند صباحی بدست این و آن است ؛ چه ارزشی دارد ، و چرا باید ، این قدر بفکر آن بود ، و برای بدست آوردن آن خونها

ریخت و جنایتها کرد ؟

باری سلیمان چون مرد الهی است ، و میداند حکومتی که توأم بادلسوزی و نوازش ملت باشد خوشی همراه ندارد و آن حکومتی که بفکر خوشگذرانی و عیش خویش باشد ، سودا خروى ندارد ، و چون هدف اصلی خلقت توجه بخدا و کمک بملت است ، همه کس نمیتواند ، این منصب را اشغال کند و حق او را اداء نماید ، باین کشاورزمیگوید : ثواب ذکر تو بهتر از حکومت و ریاست است .

راستی سلیمان که خیانت نکرده ، جنایت نکرده ؛ ظلم نکرده ، خون ریزی نکرده است چرا میگویی : ارزش ذکر خدا بهتر از سلطنت است ؛ ذکر خدا بهتر از حکومت و ریاست است ؟

سلیمان مرد خداست و میداند ، این ریاست و عظمت چند صباحی بیش در اختیار بشر نیست ، میدانند قدرت و ریاست او فانی میگردد ، میدانند که دنیا سپری میشود و باید از این فرصت ذخیره اخروی بدست آورد . آری بخاطر همین افکار بود که روح ضعیف پروری او تقویت شده بود ، و تا آنجا رعیت پرور بود ، که در بین فقراء و مستمندان رفت و آمد میکرد و با آنان نشست و برخاست مینمود و میگفت : «مسکین مع المساکین» سلیمان فقیری است که باید با فقرا سروکار داشته باشد . شما اگر فکر کنید ، که این رعیت پروری و نوازش ملت بینوا بخاطر عوام فریبی و گول زدن ملت بود ، و یا از حرف تجاوز نه میکرد حتماً اشتباه کرده اید ، زیرا سلیمان مرد خدا است و بخاطر رضای خدا از ملت خویش دلجوئی میکند . سلیمان است که عملاً خود خواهی و غرور را کنار گذاشته ، بفکر ملت خویش است او است که نمونه حکومت آسمانی و مدینه فاضله را مجسم ساخته ، و راه مردم داری و ریاست را نشان میدهد .

### عشق دروغین

سلیمان آنقدر ، در امور کشورداری و نظم امور دقیق است ، که او روحیوانات و نوازهای آنان را نیز تحت نظر گرفته است .

سلیمان بر تخت شاهانه نشسته است ، باد سخنهاى زیر را بگوش وی رسانید :

چرا از همبستر شدن با من ممانعت میکنی؟ من چنان قدرتی دارم که اگر بخواهم دستگاه سلطنتی سلیمان را واژگون کنم میتوانم. من تخت سلیمان را با منقار خود بدریا می افکنم و آن را نابود میکنم. با اینکه من چنین قدرتی دارم ، باز با من مخالفت میکنی ، باز نافرمانی میکنی ، باز تسلیم من نمیشوی؟!

سلیمان از شنیدن این کلمات بر آشفت، آری بر آشفت که زیر دستان وی ناراحتند و ناراحتی آنان بجائی رسیده است که در مقابل یکدیگر اظهار قدرت و شجاعت میکنند ، آنقدر قدرت که نقشه نابودی سلیمان و دستگاه با عظمت وی را در سر میپرورانند .

اگر کسی فکر کند که سلیمان از این جهت بر آشفت که چشم چپ بدستگاه سلطنت او انداخته اند اشتهاء کرده است ، زیر سلیمان مرد الهی است ، و میداند ، عظمت و ریاست جهان آنقدر ارزش ندارد که بخاطر آن ناراحت شود .

باری ، سلیمان گنجشکها را احضار کرد . تا اختلاف این دو عاشق و معشوق بشیدار را بر طرف سازد و از وصال آنان لذت ببرد. سلیمان آندو حیوان را احضار کرد و حیوان نر را که اظهار قدرت و شجاعت کرده بود مخاطب قرار داده چنین گفت :

راستی شما این قدرت را داری که دستگاه سلطنتی مرا واژگون کنی؟ آیا شجاعت داری ، علم داری ، لشکر داری آیا بچه وسیله ای میتوانی اینکار را انجام دهی ؟!

گنجشک نر : من قدرت واژگون کردن کاخ شما را ندارم ، من چون در مقابل معشوقه خود قرار گرفته بودم ، مغرور شدم و همین خود پسندی بود که مرا وادار کرد چنین سخنی را بگویم .

آری مرد شجاع و رزم جوان است که در میدان نبرد جنگاور باشد، نه آن که در پیش همسر خود اظهار شجاعت کند چنانچه مرد الهی نیز کسی است که در هر مقام و مکانی بیاد خدا باشد و دستورات الهی را عمل کند و از آن حمایت نماید، نه آنکه امر معروف و حفاظت دین را برای منزل خویش و بستگان خود بگذارد . ای سلیمان من عاشق شیدای همسر خویش هستم ولی او در مقابل من خاضع

نیست، تسلیم من نمیگردد ، نافرمانی میکند ، عشق من سر بر سوائی زده و نا -  
گزیر شدم برای اظهار شجاعت و قدرت با و بگویم آنچه قدرتی دارم که کاخ  
سلیمان را بدریا افکنم .

آری: عاشقان هستند، که قبل از رسیدن بمقصود خود آسمان را بزمین می-  
دوند و زمین را بآسمان ، و هزاران وعده و نوید بمعشوقه خود میدهند، ولی آنگاه  
که بوصول رسیدند و روزگار وفا نزدیک شد کوچکترین قدمی در راه وعده های  
خود برنمیدارند از این رهگذر است که نو باوگان اجتماع ، دوشیزگان معصوم  
نبايد گول زبانهای چرب و شیرین عاشقان دروغی را بخورند ، و تسلیم آنان  
گردند ، زیرا عشق جوان که از هوی و هوس سرچشمه گرفته، سر بر سوائی و  
انتحار و هزاران جنایت دیگر میزند .

عشقیکه عقل را زیر پا گذارد ، وادعاها و وعده هائی بر خلاف حقیقت بدهد  
سر بر سوائی میزند ، و چنین عاشقی در عشق خود دروغ میگوید .

سلیمان فهمید که جسارت گنجشک بکاخ سلیمان بخاطر خود پسندی و عشق  
بوده است و قصد سوئی نداشته ، تا بخواهد ، او را با نصیحت و زبان خوش  
تسلیم سازد .

ولی آیا سلیمان که تخت سلطنتی خود را از خطر جدا یافت ؛ چه کرد، آیا  
این عاشق و معشوق را بحال خود گذاشت و راه خود را پیش گرفت ؟ چنین فکری  
حتماً اشتباه است ، زیرا سلیمان مرد الهی است . و گفتاروی با گنجشک بخاطر  
بر طرف ساختن احتیاج و رفع نگرانی و کدورت اوست .

سلیمان رو بگنجشک ماده نموده ، گفت : چرا تسلیم همسر خود نمیشوی ؟  
مگر زن نباید تسلیم شوهر باشد ؟ مگر نمیدانی اگر نافرمانی او را کردی زندگی  
شما تا مین نمی گردد و روز خوشی نخواهید داشت ؟ آیا در مقابل این همه عشق و علاقه  
نبايد سر تسلیم فرود آورد و تسلیم همسر شد ؟

اعلیحضرتا ! همسر من در عشق خود دروغ میگوید ، همسر من عاشق با کباخته  
من نیست ، او عاشق حقیقی نیست ؛ او برای رسیدن بوصول من دروغها میگوید  
او برای کیف چند دقیقه خود اظهار قدرت و شجاعت میکند ، ولی خدای جهان آفرین

گواه است که نه قدرت دارد و نه شجاعت ، و نه در عشق من صادق است ۱ .

اعلی حضرت ا ا و بهم سردیگری علاقه مند است ، و عاشقی که دل بدودلدار سپارد ، عاشق شیدان نیست . او هرزه گردی است که هر دم با این و آن نرد عشق میبازد . او محبت خود را بین من و همسر دیگری تقسیم کرده بمن اظهار دوستی میکند ، بدیگری هم اظهار دوستی میکند ، اگر در دوستی خود و پرستش من صادق است باید بیش از یک معشوقه نداشته باشد . ( ۱ ) .

با اینکه سلیمان مرد الهی و سلطنت او سلطنت خدائی است گفتار عاشقانه گنجشک قلب او را تکان داد . سلیمان بخود آمد . راستی من که خدای خود را پرستش میکنم ، من که میگویم : خدا معشوق من است ، آیا در عبادت و پرستش او کاملاً صادق ؟ آیا قلب من مالا مال از عشق خداست ؟ آیا در دوستی سلطنت و ثروت و زن و فرزند در آن نهفته نیست ؟

چرا محبت زن و فرزند ، عشق سلطنت و مال و ثروت ، میل بحکومت و ریاست علاقه بقدرت نمائی ، در قلب من است ؟ ، و آیا این همه علاقه ها و میلهها ، آیا این همه عشقهای گوناگون با عشق بخدا و محبت او در یک دل جمع میشود ؟

نه ! آندلی که جایگاه خداست نه تنها بفکر ظلم و شکنجه نیست آندلی که جایگاه خداست نه فقط بفکر قدرت نمائی و خود خواهی نیست ، بلکه آندلی که بیاد خداست بفکر زن و فرزند نیست دلی که جایگاه خداست بازبان ارتباط دارد ، با دست و پا را بپه دارد ، با چشم و گوش راز و نیاز دارد ، و هیچگاه قدمی بر خلاف رضای خدا بر نمیدارد و سخنی بر خلاف رضای او نمیگوید .

این گونه افکار در قلب سلیمان برق زد ، و قلب او را آتش زد ، آتش قلب سلیمان شعله ور شده و بلافاصله اشک سلیمان را جاری کرد . سلیمان با دیدن این وضع چهل و زبخلو تگه خورد رفت و مشغول راز و نیاز با خدای بی نیاز شد و از خدا خواست تا دوستی دیگران را کاملاً از دل او بیرون کند ( ۲ ) از خدا خواست که قلبش در انحصار

( ۱ ) حیوة القلوب ج ۱ صفحه ۵۱۲

( ۲ ) نور المبین صفحه ۲۹۰

محبت خدا باشد، از خدا خواست این محبت را خالص خود گرداند ، و عشق دیگری در دل او راه نیاید .

گرچه تاریخ ، ذیل داستان نزاع زن و شوهر را ثبت نکرده است ولی قرائن حال گواهی میدهد که سلیمان آنان را نوازش کرد ، پند و اندرز داد ، شاید بزنی گفت اگر در روش زندگی خود ، و شوهرداری خویش رضایت شوهر را جلب کنی ، هیچگاه شوهرت بمشوق دیگران نخواهد نشست ، اگر بفکر خوشحالی و خورسندی او باشی هیچگاه بفکر آزار رساندن تو نخواهد بود .

شاید بکنجشك نرگفت : دنیا آنقدر ارزش ندارد که برای زندگی چند روزه این همه ناراحتی و ناگواری بوجود آوری ، از مثل توئی شایسته نیست نسبت به مسرو و شریک زندگی خویش کم لطفی کنی آیا با وجود داشتن همسری موافق طبع ، شایسته است مثل توئی بجستجوی دیگری پرواز نمایی؟! ( بقیه دارد )

( بقیه از صفحه ۳۸ )

دست دسیسه کار بشر که بان رسید اول - چربی آن را میگیرد ( دزدی علمی ) و یا مقدار زیادی آب بان اضافه میکند و با سم شیر سالم بخورد مردم میدهد . راستی چه جنایتی !!

مثال دوم - روز اول که گندم از خوشه جدا میشود پاک و بی غش بیرون میآید در انبارهای مردم ناپاک که آمد خاک و خاشاک و سنگ و ریک بان اضافه میشود آب که از چشمه بیرون میآید ، زلال ، گوارا ، شفاف است در اختیار مردم بی - بند و بار که گذاشته شد خاکروبه ، آشغال ، آب متعفن حوض و نظائر آن را در آن ریخته بصورت لجن زاری بیرون میآورند ، این دوسه مثال درباره اطفال نیز صادق است .

### يك روايت عجيب

در مجمع البحرین ، در کلمه حجر می نویسد : فی الحدیث نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد بياضاً من اللبن ، فسودته خطايا بني آدم ترجمه : حجر الاسود ( سنگ سیاهی که بدیوار کعبه نصب شده ) این سنگ بهشتی نخست از شیر سفید تر بود ولی دستهای خطاکار مردم که با آن تماس پیدا کرد اینطور سیاه شد ، دست بشر اینقدر آلوده است که در سنگ اثر می - کند تا چهره رسد بقلب لطیف و حساس کودکان . ( بقیه دارد )